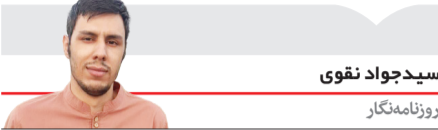


گفت‌وگوی «فرهیختگان» با مجتبی نامخواه (بخش دوم)

# شکست دولت آینده در فقدان ایده اجتماعی است



سیدجواد نقوی

روزنامه‌نگار

دیرگاهی است که کلیدواژه‌هایی مانند اسلام آمریکایی در دایره‌واژگان اهل فرهنگ، با یک بی‌توجهی همراه است. اگر هم بحثی از واژه مهم اسلام آمریکایی به میان آید، خیلی اوقات از آن به‌صورت سطحی بحث می‌شود، درحالی‌که این واژه خود می‌تواند نوع مواجهه انسان انقلابی را با مفاهیم نوازجمله لیبرالیسم و... بیان کند. به همین جهت با مجتبی نامخواه، مدیر کارگروه مطالعات اجتماعی پژوهشکده تبلیغ و مطالعات اسلامی، گفت‌وگویی درمورد این‌واژه و قابلیت‌های آن از باب امر اجتماعی انجام داده‌ایم که قسمت دوم آن را در ادامه از نظر می‌گذرانید.

### ۱۱۱

دو مساله وجود دارد یکی اینکه ایده اسلام ناب-اسلام آمریکایی بلافاصله به عدالت پیوند می‌خورد و همه چیز را از پارادایم عدالت می‌بیند، این مساله باعث شده است که مخالفانی به وجود بیاید که مخالف ایده اسلام ناب-اسلام آمریکایی به این شکل باشند. در ابتدای امر با این پیوند موافق هستید؟ و بعد درباره اینکه چرا این ایده نوعی ایدئولوژی محوری را به‌دنبال دارد، صحبت کنیم.
**ایدئولوژی محوری خوب است یا بد؟ چون مساله اسلام ناب-اسلام آمریکایی به‌محض مطرح شدن ایدئولوژیک می‌شود یعنی اصل ایده اسلام آمریکایی به معنی تندروی و جدل و دعوا و مخالفت با نظم موجود است؛ به همین خاطر حالت آتارشی پیدا می‌کند و این آتارشی برخلاف آن چیزی است که این نظم را به وجود آورده و می‌توان این نظم را ذیل حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی ایران درست و مطلوب دانست. برخی می‌گویند ایده تضاد اسلام ناب-اسلام آمریکایی به مرحله‌ای تعلق دارد که وضعیت این چنین نباشد و نظام اسلامی نباشد.**
اگر اسلام آمریکایی به‌سمت مقوله عدالت حرکت کند و اسلام آمریکایی ما را به‌سمت مقوله عدالت سوق بدهد، ارجاع بسیار درستی است. یعنی انتقال درستی از سطح تئوریک به سطح تئوریک اتفاق افتاده است. چون دقیقاً مساله همین‌جاست. ضرور و تضاد و حرکت و فطرت، همه مفاهیم حکمی‌ای هستند که ما را به سمت‌وسوی عدالت سوق می‌دهند. عدالت از دل ظلم و نابرابری ممکن می‌شود. حتی تصویر عدل الهی منهای توضیح ضرور کلامی ناممکن است. اتفاقاً مشکل آن‌جاست که از دوگانه عدل ظلم که مساله عقل عملی است، خارج می‌شویم و سراغ چارچوب‌های نظری اسلام آمریکایی را به وهابیت و سنت تقلیل می‌دهد و یا اسلام‌ناب را به شیعه تبدیل می‌کنند، می‌رویم و به این ترتیب ایده اسلام ناب-اسلام آمریکایی از طرف تاریخ‌پیسنده‌ها در نزاقت تاریخ‌مصرف‌گذشته خرج می‌شود. بنابراین نباید اسلام‌ناب-اسلام آمریکایی حتماً به عدالت ارجاع می‌دهد و این جوهره این ایده است.

درباره این مساله که این ایده به‌محض طرح ایدئولوژیک می‌شود هم دو برداشت از ایدئولوژی وجود دارد. یک برداشت از ایدئولوژی برداشتی مارکسی است که ما آن را تقریباً به‌طور غیرمستقیم از مارکس گرفته‌ایم. یعنی بیشتر کارهای پست‌مدرن‌ها بود که ما را متوجه مفهوم منفی ایدئولوژی کرد. تا قبل از آن ما تعریف دیگری از ایدئولوژی داشتیم. آن معنایی از ایدئولوژی را در ذهن داشتیم که در کارهای امثال مرحوم مطهری و دکتر شریعتی وجود داشت. می‌گفتند ما یک جهان‌بینی داریم که عبارت است از هست‌ها و یک باید داریم که می‌شود ایدئولوژی. ایدئولوژی در وطن خود این معنا نمی‌دهد ولی پنج دهه قبل در بین الادهان ما این معنا را می‌داد که یک معنای کاملاً ابداعی است.

اسلام آمریکایی به معنای مارکسیستی و به معنای پست‌مدرن ایدئولوژی نیست. تبدیل شدن آن به این معنا از ایدئولوژی محصول درک تنگ و تنگی است که ممکن است از این مفهوم وجود داشته باشد. این درک تنگ و تنک هم نتیجه قطع رابطه میان سطح رتوریک و سطح تئوریک است. نتیجه قطع رابطه سطح گفتار سیاسی و لایه سیاسی ایده اسلام ناب-اسلام آمریکایی، با عقبه فلسفی و عرفانی آن است. وقتی شما این رابطه را قطع می‌کنید، مفهوم تنگ و کم‌عمق می‌شود و این مفهوم کم‌عمق دیگر نمی‌تواند زبایی داشته باشد. ویژگی‌های فلسفی و عرفانی و فکری را از این ایده بگیریم، کی‌شده و ایدئولوژی می‌شود. مصرف انتخابات و مصرف قدرت می‌شود. وقتی تضاد اجتماعی را صورت‌بندی می‌کنید ولی صورت‌بندی شما رابطه‌اش را با عقبه‌اش از دست می‌دهد به یک صورت‌کن‌های ایدئولوژیک تبدیل می‌شود. به معنای ابداعی‌ای که شهید مطهری و مرحوم شریعتی از ایدئولوژی داشتند، اسلام‌ناب-اسلام آمریکایی، جنگ فقر و غنا مانند آن، دقیقاً آن «باید» و ایدئولوژی‌ای است که از هستی‌شناسی توحیدی امام خمینی برآمده است.

**بنابراین می‌توانیم بگوییم ایده اسلام ناب-اسلام آمریکایی، چارچوب یا بخشی از نظریه عدالت انقلاب اسلامی است؟**

بله، همین‌طور است. البته ایده اسلام‌ناب-اسلام آمریکایی نظریه عدالت انقلاب نیست، روش عدالت‌خواهی انقلاب

اسلامی است. روش تحقق عدالت انقلاب اسلامی است. این روش عبارت است از دامن‌زدن و پی‌گرفتن یک تضاد معرفتی البته از خاستگاه اسلام و البته علیه اسلام. بدون این ایده سخن گفتن از عدالت، بیشتر به سرودن شعر در وصف یک محبوب می‌ماند. منهای جنگ فقر و غنا، سخن گفتن از عدالت، خیال‌پردازی با زبانی سیاسی است. این درگیری و جدال و ستیز به جامعه امکان خواستن عدالت می‌دهد. امکان این را می‌دهد که به جای درگیری‌های روزمره، سیاست‌زده و کم‌اهمیت، مساله‌های اصلی خود را دنبال کند. به جامعه این امکان را می‌دهد که غفلت از نابرابری را به شکل مستمری بزداید. یک‌بار نگاه نکنند و ببیند در جامعه‌ای که قانون اساسی و تگرش فقهی بانک خصوصی و خلق اعتبار را ممنوع و حرام می‌داند، ده‌ها موسسه اعتباری و بانک خصوصی سر برآورده‌اند و تعجب و تأسف‌برانگیز اینکه علاوه‌بر حق خلق اعتبار، در مقطعی هم حاکمیت برای حل مشکلات ناشی از تعهدات بلامحل این موسسات، باید از منابع عمومی هزاران میلیارد برداشت کند. این وضعیت آشفته، که نه‌فقط در بانک بلکه در زمینه‌های متعدد از حیات اجتماعی ما قابل مشاهده است، محصول چیست؟ یک غفلت مستمر.

ایده اسلام ناب-اسلام آمریکایی با نقد اسلام سرمایه‌داری و با جنگ فقر و غنا مرتب این آگاهی را به جامعه می‌دهد که مراقب این بلایای نابودکننده جوامع باشند. به فکر کسب ثروت و رفاه باش اما اجازه نده برای لاپوشانی این وضع، برای ندیدن این نابرابری، برای نگفتن از عقب‌ماندگی در عدالت، به اسم مذهب و الهیات تورا به ثروت‌اندوزی و به رفاه‌طلبی دعوت کنند. نه اینکه رفاه و ثروت باشد، بدن این است که دعوت به این مسائل و ندیدن نابرابری درواقع سروسوس دادن به نابرابری و منتفعان از نابرابری است و غفلت دادن به جامعه است که حواسش به دربار سرمایه‌داری و تکاثر نیابد. ایده اسلام ناب-اسلام آمریکایی، کم‌شده عدالت انقلاب اسلامی است. اگر به نقطه عقب‌ماندگی در عدالت رسیدیم، بخشی به‌خاطر عقب‌ماندگی فکری ماست. به این دلیل است که گمان کردیم بی‌عدالتی نتیجه خودگی است. با بساطت تمام فکر کردیم نتیجه این است که مسئولان شبانه‌روز تلاش نکردند. تصور کردیم بدون کوبیدن اسلام سرمایه‌داری، بدون تشنه بودن به خون سرمایه‌داری زالوصفت، بدون حمایت صریح از پاره‌نگان می‌توانیم کاری بکنیم. محافظه‌کارها به ما گفتند انقلابی بودن یعنی عقیده داشتن به یک سری باورها و حتی رفتارها. حال‌الازم نیست عدالت از طریق جنگ فقر و غنا حل شود؛ می‌تواند از طریق کمک به فقیر هم حل شود. گمان کردیم بدون جدال و ستیز می‌توانیم به عدالت فکر کنیم. نظریه عدالت انقلاب منهای این ستیز، تصویر و تخیل فیض است، دوام فیض نیست. ایده اسلام‌ناب-اسلام آمریکایی، گمشده روش نظریه عدالت انقلاب اسلامی است.

**ما در جنگ نظریه‌ها و جنگ مسائل هستیم. هر خوانشی که انجام می‌شود از یک پیش‌فرضی می‌آید و ما نمی‌توانیم این را رد کنیم که ما درگیر ایسم‌ها و... هستیم. اما اسلام سیاسی در ۵۰ سال اخیر چند انقلاب مهم صورت داده است و در جاهای دیگری در تاریخ بوده ولی در مواجهه با مدرنیزاسیون اهمیت بیشتری دارد. چگونه چنین پتانسیلی را نمی‌توانیم در سطح جامعه صورت‌بندی کنیم. همین گفت‌وگوهای ساده هم نمی‌تواند اتفاقی رقم بزند. آیا می‌توان گفت این وجه امر اجتماعی که من اسم آن را اسلام آمریکایی می‌گذارم، کم‌کاربرد شده است؟**

در خود متن ادبیات امام هم دوگانه اسلام‌ناب-اسلام آمریکایی بسط مفهومی قابل‌توجهی دارد یعنی ده‌ها تعبیر

برای اسلام ناب و ده‌ها تعبیر برای اسلام آمریکایی دارد. چارچوب کلی این است که اسلام آمریکایی دو شاخه کلی دارد؛ یکی اسلام متحجر و مقدس‌مآب است که خاستگاه سنتی دارد و دیگری اسلام متجددی که گویی برعکس است و خاستگاه مدرن دارد. چارچوب کلی اسلام‌ناب و اسلام آمریکایی برجسته کردن این تضاد است. برجسته کردن این تضاد به این معنا نیست که تضاد اجتماعی را بازتولید کند. شما وقتی تضاد اجتماعی را، تضادی که موجود است و همین امروز جامعه را چندپاره کرده، ببینید و مفهوم‌سازی کنید؛ این مفاهیم از طریق بسبج اجتماعی تضاد واقعی را کم می‌کند اما یک گرایش وجود دارد که تضاد را نبینند و آن را به تفاوت تقلیل بدهد. یک راه هم این است که ببینید ولی مشاهده خود را به‌صورت نظری و در چارچوب فکری صورت‌بندی کنید. دربرابر این تضاد همستگی اجتماعی ایجاد کنید و بعد راهکاری برای آن داشته باشید. این تقابل برای شکل دادن به امر اجتماعی، تقابل بسیار مهمی است. امروز ما بدون این دوگانه قادر به بازتولید امر اجتماعی نیستیم. تا کی می‌خواهیم بنشینیم و بگوییم به خدا و پیغمبر اعتقاد داشته باشید؛ بعد سرمایه‌داری بیاید و گام‌به‌گام همه مناسبت‌های اجتماعی را بلعد و به ضد خودش تبدیل کند؟ اساساً یکی از کارکردهای این ایده و دوگانه، تضاد ایستادن در برابر اسلام سرمایه‌داری است.

**یکی از دال‌هایی که امام در ذیل اسلام آمریکایی گفته است اسلام سرمایه‌داری است. می‌توان امروز از این لفظ استفاده کرد یا این خود خوانش بدی از اسلام آمریکایی است؟**

اسلام سرمایه‌داری خوانشی از ایده اسلام‌ناب-اسلام آمریکایی نیست بلکه این مفهوم در متن و بطن این ایده قرار دارد. ایده اسلام آمریکایی ما را به واقعیت‌هایی دلالت می‌دهد. اشاره‌ای است به یک سلسله از واقعیت‌های اجتماعی. برای بحث کردن از این ایده لازم نیست همواره درباره انگشت اشاره صحبت کنیم بلکه درباره این واقعیت که سرمایه‌داری، اسلام هم می‌سازد باید بحث کنیم. آیا مسیر فکری‌ای که با قهر از ایده اسلام‌ناب-اسلام آمریکایی شکل گرفته است، می‌تواند در زمینه مقابله با اسلام سرمایه‌داری حرفی داشته باشد؟ بحث ما همراهی عملی با انقلاب نیست. بله به لحاظ عملی ممکن است همان کسانی که در زمان شکل‌گیری و طرح و تکرار این ایده به آن روی خوش نشان ندادند، تا آخر عمرشان به امام و انقلاب علاقه‌مند باشند. اصطلاحاً انقلابی باشند و انقلابی صادق‌ی هم باشند اما آیا این حسن‌فاعلی، به جای حسن فکری هم کفایت می‌کند و می‌توان امکان‌های مقابله با اسلام سرمایه‌داری را فعال کند؟

یک وقتی گفت‌وگویی با یکی از بزرگان جناح راست می‌خواندم که می‌گفت، در انتخابات مجلس سوم که این بحث اسلام‌ناب-اسلام آمریکایی اوج گرفته بود، ما ناراحت بودیم چون این بحث امام علیه‌ما عمل کرد. در آن دوره سرنوشت بیشتر کرسی‌های تهران در دور دوم مشخص می‌شد. او می‌گوید بین دو مرحله انتخابات، خدمت امام خمینی رقوم و پرسیدم قضیه چیست؟ من فقه و اصولم را پیش شما خوانده‌ام؛ اگر اسلام ما آمریکایی است بگویید بدانیم! امام می‌گوید منظور من شما نبودید. ایشان می‌گوید به امام گفتم همین را بنویسید. امام به جهت تأثیری که این نوشته در سرنوشت انتخابات دارد، قبول نمی‌کنند و این شخصیتی که از بزرگان و محترمان سال‌های بعد بود می‌گوید به همین خاطر با امام قهر کردم و تا آخر حیات امام هم نزد ایشان ترفتم و امام واسطه هم می‌فرستند ولی من برای دیدار ترفتم. مساله ما دقیقاً اینجاست. این نگاه قهر و آن نگاهی که این ایده را مصرف‌انتخاباتی می‌کند،



آیا می‌تواند ایده اسلام‌ناب-اسلام آمریکایی را به مثابه یک چارچوب در برابر اسلام سرمایه‌داری بفهمد؟ اصلاً چنین دغدغه‌ای دارد؟

حالا این یک خاطره است؛ ما باید به این رویه فکر کنیم. چون زیرسایه چنین رویه و فضایی است که این تصور ایجاد می‌شود که تاریخ و دوره ایده اسلام‌ناب-اسلام آمریکایی گذشته است؛ حداکثر حرفی بود که در دوران امام زده شد و رهبر انقلاب این بحث را دنبال نکردند! همین بحث‌ها کمک کرده تا طی این سال‌ها، اسلام سرمایه‌داری به شکل فزاینده‌ای پیش بیاید. از قضا رهبر انقلاب از جمله کسانی است که به‌طور ویژه طی سخنرانی‌ها و پیام‌های یک سال نخست پس از امام خمینی و پس از آن طی سال‌های پس از امام به این مفهوم پرداخته‌اند. به متن‌های رهبر انقلاب که نگاه می‌کنیم می‌بینیم در سال اول و در پیامی که برای اولین سالگرد امام دارند، ایده اسلام‌ناب-اسلام آمریکایی بسیار پررنگ است. یک تأکید خاصی بر این مفهوم دارند. هم‌ماهیت انقلاب و هم مدرسه فکری امام را در این چارچوب می‌بینند. ایشان با یک شرح مبسوطی می‌گویند انقلاب اسلامی جایگزینی این دو اسلام است. این کلمه جایگزینی، همان تعبیر و مفهومی است که خود امام هم در توضیح انقلاب اسلامی به کار می‌برند.

**حالا دولتی می‌خواهد بر سر کار بیاید که می‌خواهد چنین گفتمانی را به راس هرم قدرت دولت ربط بدهد. آیا ما می‌توانیم بگوییم دولت می‌تواند در چارچوب این ایده، سیاستی ایجاد کند؟ یا دولت در شرایط فعلی جمهوری اسلامی باید از باب مصلحت و با راه‌حل‌های دیگری با مسائل رفتار کند؟ آیا پیاده کردن اسلام ناب-اسلام آمریکایی آن‌طور که امام می‌گفت می‌تواند حکمرانی را با شکست و چالش روبه‌رو کند؟ این مساله را چگونه باید صورت‌بندی کرد؟ حتی نقدی از سمت منتقدان رادیکال نشد و گفته نشد اسلام آمریکایی درهم شکست و پیوند قدرت و ثروت صورت گرفت و همه پذیرفتند و گفتند این مصلحت معقولی است.**

من فکر می‌کنم اتفاقی که رخ می‌دهد و جزء آخرین تلاش‌های امام در سال آخر است و ناتمام است صورت‌بندی مفهوم مصلحت در چارچوب این دوگانه است. همان‌طور که ما می‌توانیم در چارچوب ناب-اسلام آمریکایی از امام حسین (ع) اسلام‌ناب و امام حسین (ع) اسلام آمریکایی صحبت کنیم؛ از قرآن این دو اسلام صحبت کنیم، می‌توانیم از مصلحتی هم حرف بزنیم که در چارچوب ایده اسلام‌ناب یا اسلام آمریکایی است. مصلحتی که ضدسرمایه‌داری عمل می‌کند یا به سود آن. این دوگونه مصلحت، بحث‌های مفصلی در اندیشه امام دارد اما فقدان آن ایده تضاد باعث شده ما نتوانیم مرزهای این دو مصلحت را تشخیص بدهیم. در تمام عرصه‌های معرفتی، سیاسی و سیاستی تضادی که ایده اسلام‌ناب-اسلام آمریکایی پیش کشیده مطرح است. وقتی بحث عرفانی از جدال دو فطرت حرف می‌زنیم، وقتی بحث فلسفی است از تضاد؛ و وقتی در سطح حکمت عملی است، تعبیر دیگری مثل اسلام‌ناب-اسلام آمریکایی و جنگ فقر و غنا به میان می‌آید. من فکر می‌کنم قهر با این ایده، فقدان خطمشی‌گذاری براساس این ایده و فقدان رقابت سیاسی براساس این ایده باعث شده خیلی از تلاش‌هایی که برای اسلام‌ناب انجام می‌شود رنگ ذهنیت بگیرد، از جامعه و عینیت فاصله بگیرد؛ ایده‌های انتزاعی تولید کند و حتی نهاد‌های انتزاعی تولید کند. غیبت ایده تضاد و به‌طور مشخص صورت‌فکری آن یعنی اسلام‌ناب-اسلام آمریکایی و صورت اجتماعی آن یعنی جنگ فقر و غنا، موجب به وجود آمدن تضادهای قابل‌توجهی در عینیت جامعه شده است.

اگر چیزی جامعه ما و آینده جامعه ما را تهدید کند، فروپاشی در اثر همین تضادهایی است که واقعی است اما دیده نشده است. ما جامعه‌ای ایجاد کرده‌ایم که براساس حداقل‌هایی از این ایده هم قابل‌پذیرش نیست. بر چه اساس باید این همه بانک خصوصی درست شود و میلیاردها پول چاپ شود و امکان خلق اعتبار در اختیار بخش خصوصی قرار بگیرد؟ بر چه اساسی این همه نابرابری در جامعه تولید شده است؟ چرا ما در ۴۰ سالگی انقلاب به نقطه‌ای رسیده‌ایم که مظاهر مختلف نابرابری اصلی‌ترین مساله ماست؟ چرا در کالاهای ضروری، در مسکن، در آموزش و بهداشت که اصلی‌ترین نیازهای جامعه است این چنین نابرابری‌های وحشتناکی داریم؟ ضریب جینی برای بازنمایی نابرابری کافی نیست ولی چرا باید ضریب جینی ما اینقدر بالا باشد؟ چرا ما باید به نقطه‌ای برسیم که رهبر انقلاب بگوید ما به عقب‌ماندگی در عدالت اقرار و اعتراف می‌کنیم؟ این عقب‌ماندگی در عدالت از چه طریقی به وجود آمده است؟ من هم این عقب‌ماندگی را محصول غیبت این ایده می‌دانم. ما با ایده اسلام‌ناب-اسلام آمریکایی قهر کرده‌ایم و قهر با این ایده، انکار ایده تضاد، به تضادهای اجتماعی دامن زده است. از این رو من فکر می‌کنم اگر حکمرانی ما چه در سطح سیاسی و رقابت‌ها و چه در سطح سیاستی و خطمشی‌گذاری‌ها و اعمال حاکمیت‌ها می‌خواهد تغییر رویه موثری بدهد، حتماً باید به این ایده توجه کند. آنچه جامعه ما را به مرز فروپاشی می‌کشاند غیبت این ایده است. آمد و شد کارگزاران، حسن‌فاعلی و حتی حسن فعلی کارگزاران کافی نیست. ما نیازمند حسن فکری آنها هستیم. آنچه یک حکمرانی را با شکست مواجه می‌کند و حتی فراتر از شکستن خرد می‌کند، این است که حاکمان یک جامعه از روی محافظه‌کاری، به خاطر تصویر محافظه‌کارانه‌ای که از همستگی در جامعه دارند، متأثر از برساته‌خانه غلطی تحت عنوان مصلحت و متأثر از الهیاتی که برای سروسوس دادن به قدرت در موقعیت‌های اغلب خطایی تولید می‌شود، تضادهای اجتماعی را نادیده بگیرند؛ با جدال اسلام‌ناب-اسلام آمریکایی و جنگ فقر و غنا بیگانه باشند و به نفع فرادستان این تضادها را نادیده بگیرند.

من فکر می‌کنم مهم‌ترین چالش نظری دولت آینده این است که دولت جوان‌گرایی، دولت کار، دولت عدالت و اخلاق است. دولت همه چیز است. در سال‌های اخیر یک محافظه‌کاری پراگماتیستی‌ای در جامعه ما سر برآورده که به هیچ چیز نه‌یمی‌گوید. برای کسب و حفظ قدرت، هر لحظه و هر روز روزه دوره از انتخابات به شکلی درمی‌آید. شکست دولت آینده این است که نتواند ایده اجتماعی روشنی برای خود شکل بدهد و این فقدان ایده راه را برای این محافظه‌کاری پراگماتیستی که همه چیز است و هیچ چیز نیست، باز کند. اینکه نتواند هویت و غیریت خود را روشن کند؛ شکست دولت آینده آنجاست که نتواند دال‌های خود را اولویت‌بندی کند؛ تضادهای اصلی جامعه را بفهمد و صورت‌بندی کند. شکست آنجاست که گمان کند یک‌سری تنبلی‌ها و خودگی‌هایی مانع اجرای عدالت و کرامت و جوان‌گرایی و کار بوده و حالا با تغییر دولت‌مردان مساله‌ها حل می‌شود. این شکست‌ها هنگامی از پیش‌روی مسیر آینده کنار می‌رود که ذیل یک ایده منسجج، تضادهای اصلی شناسایی و صورت‌بندی شود. این آن چیزی است که ایده اسلام‌ناب-اسلام آمریکایی اقتضا می‌کند؛ نمی‌توان بی‌توجهی به این ایده و شکست حاصل از این بی‌توجهی را درنهایت به حساب ایده انقلاب گذاشت.

**ممکن است این تصور پیش بیاید که ترویج ایده اسلام‌ناب-اسلام آمریکایی سبب می‌شود شکاف‌های اجتماعی تعمیق شود؟**

من فکر می‌کنم از قضا ما جرابر عکس است. یعنی غیبت این ایده سبب شده شکاف‌های اجتماعی بیشتر شود و این عقب‌ماندگی در عدالت رقم بخورد. الان ما در متن مناسبات اجتماعی مان به جامعه‌ای رسیده‌ایم که بخشی از آن باید با جان کفر، در داخل حقوقی که نصف خط فقر است را به دست بیاورد. قرارداد موقت و تشکل‌های صوری و مختل به او امکان ایفای حق اعتراض نمی‌دهد. کارگاه و کارخانه‌ای که همان دستمزد زیرخط فقر آن از آنجا تامین می‌شود در قالب برنامه شکست خورده خصوصی‌سازی، به کسی که فقط سرمایه دارد و هیچ اهلیت احراز شده‌ای ندارد و اگذار می‌شود و ادامه ماجرای که روزاروز می‌بینیم. این شکافی است که وجه جمع بودن که جوهره جامعه است را از میان می‌برد. شکاف نابودکننده جامعه این است که اختلاف دیدک بالا و پایین جامعه در هزینه‌های ضروری مثل آموزش چند ۱۰ برابر، مثلاً ۶ برابر باشد. نابودی جامعه به بسط‌پد سرمایه‌داری مستغلاتی است که عده‌ای مستاجر را روزه‌روز به محله‌های پایین‌تر یا حاشیه‌های شهر طرد می‌کند و از سویی دیگر خانه‌های مجلل و پنت‌هاوس‌هایی را بالا می‌برد که شاهان و درباریان سابق آرزوی داشتن آن را داشتند. این شکاف‌ها جامعه را نابود می‌کند یا توضیح دادن زمینه‌های برآمدن این نابرابری‌ها؟ خود شکاف نابودکننده نیست اما آگاهی از آن در چارچوب ایده اسلام‌ناب-اسلام آمریکایی و جنگ فقر و غنا و مانند آن، خطرناک است؟ اینکه به اسم دین و مذهب الهیاتی ساخته و پرداخته شود که مساله آن ثروت‌اندوزی است؛ کنار آمدن با اهل قدرت و ثروت است؛ ندیدن نابرابری است؛ خطرناک نیست اما گفتن از این فرآیند، گفتن از ایده اسلام سرمایه‌داری خطرناک است؟